

فرایند خاص‌شدگی اسامی عام حیوانات در زبان فارسی؛ مطالعه‌ای در چارچوب نام‌شناسی شناختی

مرتضی دستلان*

استادیار زبان‌شناسی، دانشگاه پیام‌نور، تهران، ایران

پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۰۳

دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۱۵

The Process of Properization of Animal Common Nouns in Persian; A Study in the Framework of Cognitive Onomastics

Morteza Dastlan*

Assistant Professor of Linguistics, Payam Noor University, Tehran, Iran

Received: 2021/10/07

Accepted: 2021/12/24

10.30473/il.2023.61142.1486

Abstract

The aim of this paper is investigating the process of applying animal common nouns as human proper names from a cognitive perspective. The theoretical framework of the study is adapted from Barcelona's (2003) ideas on constructing the figurative meaning of proper names of paragons, and the class-inclusion model of conceptual metaphor comprehension of Glucksberg and Keysar (1990). In this framework, applying the conceptual metaphor and metonymy tiers results in the emergence of the salient characteristic of the animal, forming a common class including the animal and the persons endowed with the salient characteristic, considering the animal noun as the prototype of the class, and the figurative use of the animal noun instead of proper human name, respectively. Sometimes, issues like the positive connotation of the salient characteristic, the morphological structure of the animal noun and the cultural beliefs about the animal cause the other individuals who are devoid of the salient characteristic to join the class. This results in fading away and erosion of the salient common characteristic. The erosion, finally, results in the properization of animal common noun to be used as an anthroponym. The successive application and interaction of the conceptual metaphor and metonyms indicate the metaphonymy at work in this process.

Key Words: Common noun, Proper name, Erosion, Properization, Cognitive Onomastics, Metaphonymy.

چکیده

هدف از این مطالعه، بررسی فرایند کاربرد اسم عام بعضی از حیوانات، بعنوان نام خاص انسان‌ها، از منظر شناختی است. چارچوب این مطالعه، برگرفته از نظریات بارسلونا (۲۰۰۳) در فرایند ساخت معنای تمثیلی نام‌های خاص افراد مشهور، و الگوی طبقه-شمول درک استعاره‌های مفهومی گلوکسبرگ و کیسر (۱۹۹۰) است. بر این اساس، اعمال حلقه‌های مختلف استعاره و مجاز مفهومی، به ترتیب، باعث نمود یافتن ویژگی بارز واقعی یا منتسب به یک حیوان، شکل‌گیری طبقه‌ای متشکل از آن حیوان و افراد جامعه زبانی حائز آن ویژگی، شناسایی اسم عام حیوان بعنوان سرنمون طبقه و کاربرد تمثیلی آن اسم بجای نام خاص سایر افراد طبقه است. در بعضی موارد و بنا به دلایلی از جمله مثبت بودن ویژگی بارز، ساختار واژه شناختی اسم حیوان و باورهای فرهنگی نسبت به آن حیوان، بتدریج، افرادی نیز که حائز آن ویژگی بارز نیستند عضو طبقه می‌شوند. این پدیده باعث رنگ باختن ویژگی بارز مشترک و تهی شدن طبقه از آن ویژگی و نهایتاً استعمال اسم عام حیوان بعنوان نام خاص برای نامیدن افراد جامعه زبانی می‌شود. کنش متوالی استعاره و مجازهای مفهومی و تعامل آنها با یکدیگر نشان از شکل‌گیری پدیده استعجاز در این فرایند دارد.

کلیدواژه‌ها: اسم عام، نام خاص، تهی‌شدگی، خاص‌شدگی، نام‌شناسی شناختی، استعجاز.

مقدمه

نام، یکی از بنیادی‌ترین مؤلفه‌های هویتی است که تحت تأثیر عوامل و متغیرهای مختلفی از جمله عوامل تاریخی، فرهنگی، تمدنی، اساطیری، ادبی و باورهای مذهبی شکل می‌گیرد. در کنار این عوامل، مؤلفه‌های محیطی و طبیعی و اقلیم و جغرافیایی که فرد در آن زندگی می‌کند نیز در این فرایند تأثیرگذار است. پدیده‌ها و عوامل متعددی نظیر اجرام فلکی و پدیده‌های نجومی (خورشید، ستاره، ترکیبات کلمه ماه، هاله)، فصل‌ها و ماه‌ها (بهار، آذر)، اوقات شبانه روز (سحر)، پدیده‌های طبیعی (زلزله، دریا، ساحل) و گیاهان (رز، بنفشه) در این حیطه قرار می‌گیرند. کاربرد اسم حیوانات برای نامگذاری انسان‌ها نیز در همین راستا قرار دارد. در اکثر مطالعات نام‌شناسی که به اسم حیوانات پرداخته‌اند عمدتاً به الگوی نامگذاری حیوانات، بخصوص حیوانات خانگی، براساس نام انسان‌ها توجه شده است؛ اما ما در این مطالعه قصد داریم به عکس این مسأله یعنی پدیده نامگذاری انسان‌ها بر اساس اسم عام حیوانات، در چارچوب نظریات مطرح در زبان‌شناسی شناختی بپردازیم. دانش نام‌شناسی و زبان‌شناسی شناختی قرابتی فراتر از آنچه در نگاه اول به چشم می‌آید دارند تا جایی که بعضی صاحب‌نظران معتقدند پدیده‌های شناختی زبان ماهیت عمدتاً نام‌شناختی دارند، نه مفهوم‌شناختی (زندی، منتشرعی و یوسفی‌راد، ۱۴۰۰: ۲۴).

پیشینه پژوهش

یکی از محدود پژوهش‌هایی که به موضوع مورد نظر ما پرداخته، چیوانگا و مکرامونی^۱ (۲۰۱۹) است که الگوی نامگذاری طبیعی در میان قوم ناتا^۲ در کشور تانزانیا را بررسی نموده است. آنها در مطالعه میدانی خود گزارش می‌دهند که از اسم بعضی پرندگان برای نامگذاری انسان‌ها استفاده می‌شود. نام‌های مذکر مشتق از اسم پرندگان در این جامعه، مفاهیم مثبت دارد و معانی‌ای نظیر دارای بصیرت و دید وسیع بودن، شکارچی چیره دست آن پرندۀ بودن و خوش چهره بودن را به ذهن متبادر می‌سازد. در مقابل، نام‌های مؤنث مشتق از اسم پرندگان مفاهیم منفی نظیر وابسته بودن، تنبل بودن و مدام در خانه بودن را نشان می‌دهد. در هنگام استفاده از اسامی عام پرندگان بعنوان نام خاص انسان‌ها، بعضی پیشوند و پسوندها از اسم‌ها حذف می‌شود و (بر خلاف فارسی) اسم بصورت اصلی و

بدون تغییر، برای نامیدن بکار نمی‌رود. همچنین، این اثر صرفاً به ارائه گزارشی از این پدیده بسنده می‌کند و هیچ تحلیل زبان‌شناختی ارائه نمی‌دهد.

دبریچ^۳ (۲۰۱۰) نیز به بررسی پدیده استفاده از اسم‌های طبیعی برای نامیدن انسان‌ها در زبان صربی می‌پردازد. وی این فرایند را «استعاره‌شدگی»^۴ می‌نامد و آن را انتقال ویژگی‌های بارز - که وی از آن با عنوان «سازه‌های مفهومی و معنایی»^۵ یاد می‌کند- (نظیر قدرت و ثبات) از یک حوزه مفهومی (مثل گیاه) به حوزه‌ای دیگر (مثل انسان) قلمداد می‌کند. او تمام نامگذاری‌های طبیعی این چینی را متأثر از چهار استعاره بنیادین «پدیده محیطی / گیاه / حیوان / شیء نمادین، یک انسان است» می‌داند. دبیریچ فهرستی نسبتاً طولانی از این نام‌ها را در زبان صربی ارائه می‌دهد و ویژگی بارز هر پدیده محیطی، گیاه، حیوان و شیء نمادین را تحت عنوان سازه مفهومی، در جدول ذکر می‌کند، اما در مورد اینکه از منظر شناختی، چگونه آن ویژگی بارز یا به تعبیر وی سازه مفهومی، نمود پیدا می‌کند و چگونه در قالب این استعاره‌ها بین انسان و آن پدیده طبیعی، گیاه، حیوان یا شیء نمادین ارتباط برقرار می‌شود، سخنی به میان نمی‌آورد و فقط عامل استعاره‌شدگی را در فرایند نامگذاری دخیل می‌داند. به نظر می‌رسد این کار، نوعی ساده‌سازی بیش از حد این پدیده است و همانطور که در ادامه خواهیم دید نمی‌تواند بیانگر تمام ماجرا باشد.

روحی و راسخ مهند (۲۰۱۱) به بررسی استعاره‌های حیوانی در زبان‌شناسی شناختی می‌پردازند. از نگاه آنها، استعاره‌های حیوانی، مواردی نظیر «آن شخص، روباه است» می‌باشد که در آن اسم عام حیوان بعنوان حوزه مبداء، و انسان بعنوان حوزه مقصد قلمداد می‌شود و با نگاهی که بین دو حوزه صورت می‌گیرد، حوزه مقصد بر اساس ویژگی بارز حوزه مبداء مفهوم سازی می‌گردد و ویژگی حیوان، به انسان نسبت داده می‌شود. آنها ضمن مقایسه دو الگوی «انطباقی»^۶ (لیکاف^۷، ۱۹۹۳) و «طبقه-شمول»^۸ (گلوکسبرگ و کیسر^۹، ۱۹۹۰) درک استعاره‌های مفهومی^{۱۰} که آنها از آن با عنوان الگوی «میان طبقاتی» یاد می‌کنند، به این نتیجه می‌رسند

3. Dobrić

4. metaphorization

5. semantic & conceptual structure

6. correspondence model

7. Lakoff

8. class-inclusion model

9. Glucksberg & Keysar

10. conceptual metaphor

1. Chiwanga & Mkiramweni

2. Natta

فرایند ساخت معنای تمثیلی نام‌های خاص را مشتمل بر سه فرایند مجازی می‌داند. از نظر او، ابتدا یک الگوی مفهومی از یک شخصیت مشهور به صورت ذهنی شکل می‌گیرد و بر پایه مجاز مفهومی^۸ «ویژگی بارز بجای فرد» که یک مجاز «جزء بجای کل» است، ویژگی بارز فرد (در این مورد: استعداد ادبی چشمگیر) نمود پیدا می‌کند (الگوی الف). سپس، این ویژگی بارز، باعث شکل‌گیری طبقه‌ای از افراد می‌شود که اعضای آن بصورت کم و بیش، دارای همان ویژگی بارز هستند؛ طبقه‌ای شامل: شکسپیر، سروانتس، دانتی و... (الگوی ب). الگوی مجازی الف، در اینجا نقش حوزه مبداء را بازی می‌کند که بصورت مجازی بر الگوی مفهومی ب نگاشت پیدا می‌کند. در ادامه، ویژگی بارز شکسپیر از طریق مجاز مفهومی «فرد بجای ویژگی بارز»، بصورت ذهنی بازیابی می‌شود و به مفهوم مقصد (سروانتس) نگاشت پیدا می‌کند. در نتیجه، اسم خاص (شکسپیر) به طبقه‌ای از افراد که دارای آن ویژگی بارز هستند اشاره دارد نه به یک فرد.

بارسلونا ابزارهای زبانی دخیل در شکل‌گیری این فرایند را صرفاً مجازهای مفهومی می‌داند و از استعاره مفهومی هیچ صحبتی به میان نمی‌آورد. اما به نظر می‌رسد، الگوی طبقه-شمول درک استعاره مفهومی به نحو بهتری می‌تواند توجیه‌گر شکل‌گیری طبقه افراد دارای ویژگی شاخص مشترک باشد. این الگو را گلوکسبرگ و کیسر (۱۹۹۰) ارائه داده‌اند. در این الگو، بر خلاف الگوی انطباقی لیکاف و جانسون^۹ (۱۹۸۰) و لیکاف (۱۹۹۳)، تناظر یک به یکی بین حوزه‌های مبداء و مقصد طرفین استعاره، وجود ندارد بلکه هنگام شکل گرفتن استعاره، بر مبنای یک ویژگی مشترک، طبقه یا گروهی متشکل از دو عضو مبداء و مقصد، به شکل موردی^{۱۰}، در ذهن گویشوران شکل می‌گیرد و طی آن، عضو مبداء که بعنوان سرنمون^{۱۱} ظاهر می‌شود، جایگزین عضو مقصد می‌شود. همان‌طور که می‌بینیم مبنای تشکیل طبقه مشترک، ممکن است تنها یک ویژگی مشترک بین دو عضو مبداء و مقصد باشد و بدین ترتیب می‌توان از ویژگی‌های غیرمشترک صرف نظر نمود. بنا رویی و دیگران (۲۰۱۷) نیز تحلیلی مشابه دارند. آنها معتقدند در حین این فرایند، یک یا حداکثر چند ویژگی معدود مبنای تشکیل طبقه می‌شوند و

که الگوی طبقه-شمول به نحو بهتری می‌تواند توجیه‌گر شکل‌گیری و عملکرد استعاره‌های حیوانی باشد. آنها در مطالعه خود، به این سؤال که حوزه‌های مبداء و مقصد بر چه اساسی شکل می‌گیرند پاسخ نمی‌دهند. همچنین، آنها تنها به کارکرد تمثیلی^۱ اسم‌های حیوانات می‌پردازند و از این فراتر نمی‌روند و کاربرد اسم عام حیوانات بعنوان نام خاص، در حیطه بررسی آنها قرار نمی‌گیرد؛ کاری که قصد داریم در این مقاله به آن پردازیم.

چارچوب نظری

ویگوتسکی^۲ (۱۳۸۷: ۱۱۱-۱۰۹) از قول لوی برول^۳ پدیده جالبی را در میان افراد قبیله برورو^۴ در برزیل نقل می‌کند. افراد این قبیله خود را طوطی سرخ می‌نامند و از این مسأله به خود می‌بالند و در بیان خود کاملاً جدی هستند. ویگوتسکی در تحلیل خود، دلیل این پدیده را وجود تفکر گروه‌های^۵ می‌داند. تفکر گروه‌های سطح ابتدایی‌تری از اندیشه مفهومی است که در کودکان، بعضی بیماران روانی، و انسان‌های اولیه یافت می‌شود. از نگاه آنها، کلمه حامل یک مفهوم نیست بلکه حکم نام خانوادگی را دارد که در مورد گروهی از اشیاء مشخص بکار می‌رود که نه از لحاظ منطقی (منطق انسان امروزی)، بلکه از جهت واقعی به هم مربوطند. از نظرگاه منطق انسان امروزی - که معتقد است کلمه حامل مفهوم است - چنین ادعایی، همسانی با طوطیان سرخ معنی می‌دهد؛ لیکن از نظر بروروها کلمات به گروه‌هایی از اشیاء اطلاق می‌شود و نه به مفاهیم. بنابراین کلمه‌ای که در مورد طوطی استعمال می‌شود به گروه‌های اطلاق می‌شود که هم طوطیان سرخ و هم افراد قبیله را شامل می‌شود. پس اگر بپذیریم که دو فرد خویشاوند که نام خانوادگی واحدی دارند، یک شخص واحد نیستند پس کاربرد کلمه طوطی سرخ از سوی افراد قبیله برورو، همسانی با آنها معنی نمی‌دهد.

چارچوب نظری این مطالعه، تا حدودی برگرفته از نظریات بارسلونا^۶ (۲۰۰۳) در مورد ساخت معنای تمثیلی نام خاص افراد مشهور است. او این مسأله را در قالب جملاتی نظیر «سروانتس، شکسپیر اسپانیا است»^۷ بررسی می‌کند. او

8. conceptual metonymy
9. Lakoff & Johnson
10. ad hoc
11. prototype

1. figurative
2. Lev Vygotski
3. Levy Bruhl
4. Bororo
5. group thinking
6. Barcelona
7. Cervantes is Spain's Shakespeare.

کاربرد تمثیلی و هم کاربرد ارجاع خاص^۵ اسم حیوانات است را پوشش نمی‌دهد؛ بنابراین، همانطور که در بخش بعد خواهیم دید، به بسط این نظریه خواهیم پرداخت تا هر دو پدیده را پوشش دهد.

روش تحقیق

این مطالعه از نوع تحقیقات بنیادی نظری است که با تکیه بر کارهای پیشین صورت گرفته در این زمینه و اندکی نوآوری، به انجام رسیده است. داده‌ها و مواد اولیهٔ تحلیل به روش کتابخانه‌ای گردآوری شده است و با بهره‌گیری از روش‌های تحلیل منطقی و استدلال قیاسی، نتایج جدید حاصل آمده است. در مواردی که فراوانی کاربرد نام‌های خاص حائز اهمیت بوده است، اعداد و ارقام مربوطه، مستقیماً از درگاه اینترنتی سازمان ثبت احوال کشور^۶ نقل شده است.

بررسی

هرکدام از حیواناتی که اسم آنها بصورت تمثیلی یا به شکل ارجاعی و در مقام یک نام خاص برای نامیدن انسان‌ها بکار می‌رود، دارای یک ویژگی بارز و شناخته شده در میان گویشوران زبان هستند. این ویژگی بارز ناشی از دانش دایره‌المعارفی گویشوران جامعهٔ زبانی نسبت به آن حیوان است. ویژگی بارز حیوان، ممکن است یک صفت واقعی و برگرفته از خصوصیات فیزیکی و ظاهری آن حیوان باشد؛ مثل: ظریف و زیبا بودن برای پروانه، دنده و تیزپا بودن برای غزال و سنگین وزن و کم تحرک بودن برای خرس. گاهی نیز آن ویژگی ریشه در فرهنگ، تمدن و باورهای اساطیری جامعه زبانی نسبت به آن حیوان دارد و در ظاهر حیوان چیزی جلوه‌گر نیست؛ مثل: شجاع بودن برای شیر، مکار بودن برای روباه و بد یمن بودن برای جغد. از آنجا که پیشینه فرهنگی و باورهای جوامع زبانی با هم متفاوت است ممکن است جوامع مختلف، ویژگی‌های متفاوت و گاه متضادی را به یک حیوان نسبت دهند؛ مثلاً گاو در جامعه فارسی‌زبان دارای ویژگی منفی نفهمی، اما در جامعه انگلیسی زبان متناسب به ویژگی مثبت استقامت است. نکته دیگر این است که یک حیوان ممکن است حائز چند ویژگی بارز باشد؛ مثلاً غزال هم دارای ویژگی زیبایی است و هم تیزپایی؛ از طرف دیگر، یک ویژگی ممکن است بطور همزمان در چند حیوان نمود داشته باشد؛ مثلاً

سایر ویژگی‌های غیرمشترک، به تعبیر آنها فرونشانی^۱ می‌شوند. در اینصورت دیگر، مانند الگوی انطباقی، نیازی به مخفی‌سازی^۲ ویژگی‌های غیرمشترک نیست. بارسلونا سعی دارد شکل‌گیری طبقه مشترک (الگوی ب) را بر اساس یک مجاز مفهومی پایه گذاری کند، درحالی‌که وقتی صحبت از نگاشت بین الگوی الف و ب به میان می‌آورد، ویژگی‌های یک استعاره مفهومی را بیان می‌کند؛ بنابراین شکل‌گیری طبقه مشترک را با الگوی استعاری طبقه-شمول، به نحو بهتری می‌توان توجیه نمود. از سوی دیگر، این توجیه استعاری، با نظریات ویگوتسکی در مورد تفکر گروه‌های، که در ابتدای این بخش به آن اشاره کردیم، همخوانی بیشتری دارد زیرا در شکل‌گیری این طبقه مشترک، به نوعی می‌توان رد پای تفکر گروه‌های را در پس‌زمینه ذهن مخاطبان مشاهده کرد.

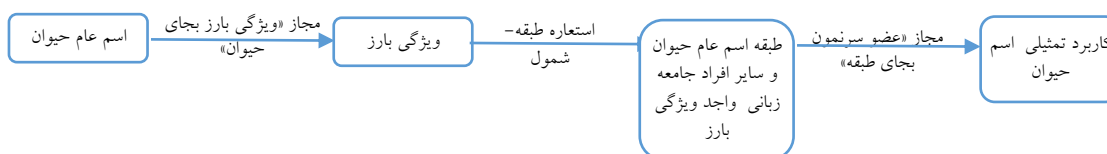
در تحلیل بالا، شاهد حضور همزمان و تعامل استعاره و مجازهای مفهومی هستیم. این کنش متوالی استعاره و مجازها در یک فرایند واحد، یادآور پدیده‌ای شناختی است که از آن به «استعجاز» یاد می‌کنیم. استعجاز به معنای حضور همزمان ابزارهای زبانی استعاره و مجاز مفهومی در بعضی عبارت‌های زبانی و تعامل آنها با یکدیگر است. گوسنز^۳ (۱۹۹۰) برای اولین بار، از این پدیده تحت عنوان «Metaphtonymy» یاد کرده است. این واژه، بر پایه فرآیند واژه‌سازی آمیزش^۴ و تلفیق معادل انگلیسی کلمات استعاره و مجاز شکل گرفته است. در زبان فارسی نیز برپایه همین فرایند واژه‌سازی، معادل «استعجاز» پیشنهاد می‌شود که حاصل تلفیق کلمات استعاره و مجاز است. شایان ذکر است که استعجاز، صرفاً به معنای حضور همزمان استعاره و مجاز در یک عبارت زبانی نیست بلکه این دو پدیده با هم در تعاملند و یکی زمینه را برای ظهور دیگری فراهم می‌سازد.

با توجه به مطالب بالا، چارچوبی که برای تحلیل فرایند کاربرد اسامی عام حیوانات بعنوان نام‌های خاص انسان‌ها، مورد استفاده قرار می‌گیرد برگرفته از نظریات بارسلونا در فرایند ساخت معنای تمثیلی نام‌های خاص افراد مشهور، و الگوی طبقه-شمول درک استعاره‌های مفهومی گلوکسبرگ و کیسر خواهد بود. البته از آنجا که الگوی بارسلونا به ساخت معنای تمثیلی محدود می‌شود، تمام فرایند مورد نظر که هم

1. suppression
2. hiding
3. Goossens
4. Blending

5. unique reference
6. <https://www.sabteahval.ir>

بجای پروانه. این ویژگی بارز، ممکن است در هر یک از گویشوران عضو جامعه زبانی هم، با شدت و ضعف مصداق داشته باشد، بنابراین دو نوع حوزه مفهومی در ذهن گویشوران شکل می‌گیرد؛ یکی حوزه مبداء که دربردارنده آن حیوانی است که دارای آن ویژگی بارز است، و دیگری حوزه‌های مقصد که در هر کدام از آنها یکی از اعضای جامعه زبانی که حائز آن ویژگی است جای می‌گیرند. در اینجا، الگوی طبقه-شمول درک استعاره مفهومی، با توجه به ویژگی بارز مشترک، باعث شکل‌گیری طبقه‌ای می‌شود که شامل اعضای حوزه مبداء و حوزه‌های مقصد است و از آنجا که آن ویژگی مشترک، به بهترین نحو در عضو حوزه مبداء جلوه‌گر است، این عضو بعنوان سرنمون شناخته می‌شود. در مرحله سوم، مجاز مفهومی «عضو سرنمون بجای اعضای طبقه» باعث می‌شود اسم آن حیوان که عضو سرنمون و آرمانی طبقه است بصورت تمثیلی بجای سایر اعضا بکار رود. مراحل بالا را در شکل زیر شاهد هستیم



شکل ۱. فرایند تبدیل اسم عام حیوان به ساخت تمثیلی

عضو آرمانی شناخته شده است، به شکل تمثیلی، بجای دیگر اعضای طبقه که کم و بیش دارای آن ویژگی مشترک هستند، قرار می‌گیرد و بجای عبارتی مانند «مواظب باش آقای/خانم الف سرت کلاه نذاره» عبارت «مواظب باش این روباه سرت کلاه نذاره» شکل می‌گیرد.

همان‌طور که گفتیم، در این مرحله، اسم عام حیوان به شکل تمثیلی بکار می‌رود و نه ارجاعی، و اشاره به ویژگی مشترک طبقه دارد نه اسم واقعی آن حیوان خاص. عبارت دیگر، اسم حیوان اشاره به گونه‌ای از افراد دارد که عضو آن طبقه هستند و آن ویژگی بارز واقعاً در آنها وجود دارد. به همین دلیل، گویشوران جامعه زبانی با شنیدن جمله بالا، در بافت محیطی، نه به دنبال روباه، بلکه به دنبال انسانی می‌گردند که دارای ویژگی حیل‌گری است.

اسم یک حیوان تا زمانی که شکل تمثیلی برای اشاره به یک شخص بکار می‌رود که وی واقعاً آن ویژگی بارز مشترک را دارا باشد و هر موقع شخص آن ویژگی بارز را از دست داد،

ویژگی دونده و تیزپا بودن هم در یوزپلنگ نمود دارد و هم در غزال. از آنجا که رد پای این ویژگی بارز هم در کاربرد تمثیلی و هم در کاربرد ارجاع خاص اسم حیوان وجود دارد و به تعبیری، عامل برانگیزاننده هر دو کاربرد تمثیلی و ارجاعی است، می‌توان نتیجه گرفت که کاربرد ارجاعی اسم حیوان بعنوان نام خاص، مشتق از کاربرد تمثیلی و ادامه فرایند ساخت معنای تمثیلی اسم آن حیوان است.

فرایند تبدیل اسم عام حیوانات به نام خاص انسان‌ها مشتمل بر چند حلقه مجاز و استعاره مفهومی است که هر کدام به ترتیب رخ می‌دهند و زمینه را برای بروز دیگری فراهم می‌کنند. در این فرایند، ابتدا، تحت تأثیر دانش دایره‌المعارفی که گویشوران زبان از هر حیوان دارند، ویژگی بارز واقعی یا منتسب به یک حیوان، بر پایه مجاز «ویژگی بارز بجای حیوان» که یک مجاز مفهومی «جزء بجای کل» است، نمود می‌یابد و برجسته می‌شود؛ بطور مثال، ویژگی شجاعت بجای شیر، حیل‌گری بجای روباه و ظرافت و زیبایی

مطلب بالا را در قالب مثالی توضیح می‌دهیم. ویژگی بارز روباه، حیل‌گری است. مجاز مفهومی «ویژگی بارز بجای حیوان» باعث می‌شود این ویژگی نمود پیدا کند و برجسته شود. ویژگی حیل‌گری را کم و بیش در بعضی افراد جامعه زبانی نیز شاهد هستیم بنابراین دو نوع حوزه مفهومی در ذهن گویشوران شکل می‌گیرد که یکی حوزه مبداء است که عضو آن روباه می‌باشد و دیگری حوزه‌های مقصد است که در هر کدام یکی از اعضای جامعه که به زعم سایرین دارای ویژگی حیل‌گری هستند قرار می‌گیرد. سپس بر مبنای الگوی طبقه-شمول درک استعاره مفهومی و با توجه به ویژگی مشترک، طبقه‌ای شکل می‌گیرد که شامل حوزه مبداء (روباه) و حوزه‌های مقصد (انسان‌های حیل‌گر) می‌شود و از آنجا که ویژگی مشترک، به شکل تام در عضو حوزه مقصد جلوه‌گر است، عضو حوزه مقصد (روباه) بعنوان سرنمون شناخته می‌شود. در مرحله سوم، طبق مجاز مفهومی «عضو سرنمون بجای اعضای طبقه»، اسم عام روباه که بعنوان سرنمون و

حیوان به نام خاص را می‌توان مثبت بودن ویژگی بارز حیوان از نظر گویشوران جامعه زبانی و در نتیجه کثرت استعمال آن دانست. گویشوران، ویژگی‌هایی مانند شجاعت، تفوق و بلندپروازی، و ظرافت و زیبایی را مثبت قلمداد می‌کنند. بنابراین سعی می‌کنند آن ویژگی‌ها را به خود منتسب کنند و با آن ویژگی‌ها شناخته شوند. این مسأله باعث می‌شود افرادی که حتی دارای ویژگی بارز نیستند هم عضو طبقه شوند و بتدریج شرط دارا بودن واقعی آن ویژگی برای عضویت در طبقه کم‌رنگ شود و به فراموشی سپرده شود و بدین ترتیب اسم عام حیوان از کارکرد تمثیلی خود فراتر رود و بعنوان نام خاص کاربرد پیدا کند. به همین دلیل اسم عام حیواناتی مانند شیر، شاهین، غزال و پروانه به انتهای فرایند تهی‌شدگی می‌رسند و خاص می‌شوند ولی اسم روباه بخاطر ویژگی بارز منفی منتسب به آن، هیچگاه از کارکرد تمثیلی فراتر نمی‌رود. عامل دیگر، می‌تواند ساختار واژگانی کلمه باشد. با وجود اینکه هر دو اسم عام *شاپرک* و *پروانه* دارای ویژگی بارز ظرافت و زیبایی هستند اما کاربرد اسم *پروانه* (فراوانی: ۱۲۹۱۷۴) بعنوان نام خاص به مراتب بیشتر از *شاپرک* (فراوانی: ۱۵۹) است. دلیل این امر را می‌توان به ساختار کلمه *پروانه* نسبت داد که در انتها دارای حرف «ه» است و از نظر ساختاری شبیه نام‌های خاص مونث متداول در جامعه فارسی زبان مانند *ساره*، *آمنه*، *رقیه* و ... است؛ درحالی‌که کلمه *شاپرک* فاقد این ویژگی است. نمونه دیگر از این دست، اسم عام *شاهین* است. گرچه *شاهین* و *عقاب* هر دو دارای ویژگی بارز تفوق و بلند پروازی هستند اما از آنجا که کلمه *شاهین* در ساختار خود واژه «*شاه*» را دارد و از لحاظ لغوی به معنی «*شاه* مانند و منسوب به *شاه*» است، توانسته است بعنوان نام خاص کاربرد پیدا کند. یک عامل دیگر، پیشینه فرهنگی و تمدنی و باورهای اسطوره‌ای نسبت به یک حیوان است. اگرچه ویژگی شجاعت و جنگندگی هم در شیر و هم در حیوانات دیگری نظیر *پلنگ* و *ببر* یافت می‌شود اما به دلیل نگاه خاص و نمادینی که نسبت به شیر وجود دارد، تنها اسم این حیوان توانسته است بعنوان نام خاص کاربرد پیدا کند.

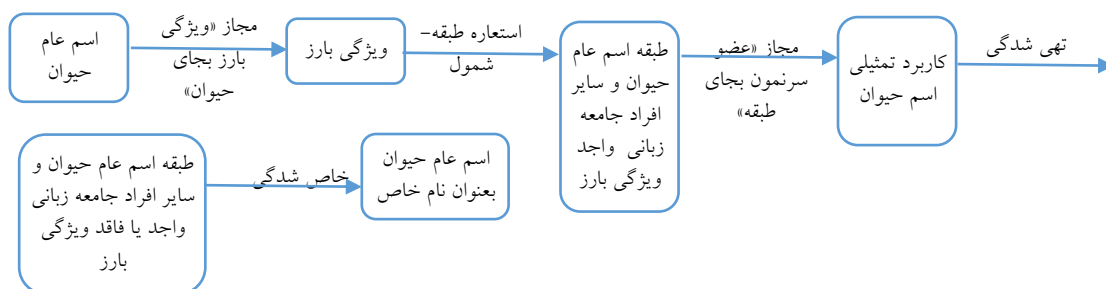
حلقه‌های پایانی تهی‌شدگی و خاص‌شدگی که در ادامه فرایند کاربرد تمثیلی نام حیوان به وقوع می‌پیوندد و منجر به تبدیل اسم عام حیوان به نام خاص انسانی می‌شود را در شکل زیر شاهد هستیم.

اسم تمثیلی هم از وی سلب می‌شود؛ مثلاً *فلان* کشتی‌گیر را تا زمانی *پلنگ مازندران* می‌خوانند که دارای روحیه شجاعت، جنگندگی و پیروزی بر حریفان باشد. اما زمانی که در مسابقات شکست بخورد و موفق به کسب مدال نشود دیگر این اسم تمثیلی را برای وی بکار نمی‌برند.

در بیشتر موارد، این فرایند به همین جا ختم می‌شود و صرفاً اسم حیوان، کاربرد تمثیلی پیدا می‌کند. اما در بعضی موارد و بنا به دلایلی که در ادامه به ذکر آنها خواهیم پرداخت، این فرایند ادامه پیدا می‌کند و اسم آن حیوان، به شکل ارجاعی و بعنوان نام خاص برای نامیدن افراد جامعه زبانی بکار می‌رود. این اتفاق زمانی می‌افتد که بتدریج، بعضی افراد جامعه زبانی هم که فاقد ویژگی بارز مشترک هستند عضو طبقه می‌شوند. این مسأله باعث می‌شود ویژگی بارز مشترک بتدریج رنگ ببازد و کم‌رنگ شود و طبقه‌ای که بر اساس ویژگی مشترک بین یک حیوان و سایر اعضای جامعه زبانی تشکیل شده بود از آن ویژگی بارز، تهی شود. این «تهی‌شدگی»^۱، ناگزیر منجر به «خاص‌شدگی»^۲ می‌شود که طی آن، اسم عام حیوان به شکل ارجاعی و بعنوان نام خاص افراد جامعه زبانی بکار می‌رود. در این حالت، آن ویژگی بارز محدود به اسم آن حیوان می‌شود و سایر اعضای طبقه لزوماً واجد آن ویژگی نیستند. در این حالت، نامیدن فرد، دیگر مستلزم دارا بودن آن ویژگی بارز مشترک نیست؛ لذا، ممکن است شخصی را از بدو تولد و بدون اینکه واقعاً دارای آن ویژگی باشد، با اسم آن حیوان نامگذاری کنند؛ بعنوان مثال، وقتی نام خاص کسی *پروانه* است، سایر گویشوران با شنیدن نام وی به دنبال ظرافت و زیبایی در او نمی‌گردند. یا اگر بتدریج و یا در اثر حادثه‌ای زیبایی خود را از دست داد، آن نام خاص را از وی سلب نمی‌کنند. افراد دیگری نیز به وجود فرایند تهی‌شدگی در نامگذاری اذعان داشته‌اند، گرچه صراحتاً این اصطلاح را بکار نبرده‌اند. سلفا (۲۰۱۴، ۱۳۶) معتقد است نامگذاری در ابتدا بر اساس یکی از ویژگی‌های فیزیکی یا خصوصیات اخلاقی شخص صورت می‌گرفته است؛ اما با گذشت زمان و با بروز تغییرات فرهنگی در جوامع، نام دیگر لزوماً برآمده از ویژگی‌ها و توصیف‌گر خصوصیات فرد نبود؛ بلکه یک نام خاص را با این نیت به کودک اطلاق می‌کردند که مفهوم آن نام، الگو یا منبع الهامی برای وی باشد.

از جمله مهم‌ترین دلایل تهی‌شدگی و تبدیل اسم عام

1. erosion
2. properization



شکل ۲. فرایند تبدیل اسم عام حیوان به نام خاص انسانی

در شخص وجود داشته باشد یا خیر؛ مثلاً وقتی می‌گوییم «آقاشیر از مدرسه آمد»، کلمه شیر بعنوان یک نام خاص و نه به شکل تمثیلی بکار می‌رود و ممکن است، از قضا، شخصی که نام خاص وی آقاشیر است، هیچ نشانی از شجاعت نداشته باشد و از موش بترسد.

مثالی دیگر: بر مبنای مجاز مفهومی «ویژگی بارز بجای حیوان»، ویژگی زیبایی بجای غزال نمود می‌یابد و برجسته می‌شود. این ویژگی را کم و بیش در بعضی افراد جامعه زبانی نیز شاهد هستیم بنابراین دو نوع حوزه مفهومی در ذهن گویشوران شکل می‌گیرد که یکی حوزه مبداء است که عضو آن غزال می‌باشد و دیگری حوزه‌های مقصد است که در هر کدام یکی از اعضای جامعه که از نگاه دیگران دارای ویژگی زیبایی است قرار می‌گیرد. سپس الگوی طبقه-شمول باعث شکل‌گیری طبقه‌ای می‌شود که دربردارنده اسم عام غزال بعنوان حوزه مبداء و هر فرد جامعه زبانی که دارای آن ویژگی بارز است، بعنوان حوزه مقصد، می‌باشد. از آنجا که بیشترین میزان ویژگی مشترک زیبایی در غزال وجود دارد، اسم عام غزال بعنوان سرنمون این طبقه شناخته می‌شود. سپس طبق مجاز «عضو سرنمون بجای اعضای طبقه»، اسم غزال به شکل تمثیلی بجای نام سایر اعضا قرار می‌گیرد و همان ویژگی بارز مشترک را القا می‌کند. نقل است که شاعر معاصر، شهریار در محفلی شعری را با این مطلع می‌سراید:

«امشب از دولت می رفع ملالی کردیم

این هم از عمر شبی بود که حالی کردیم»

سپس، بسیار مورد تمجید خانم جوانی قرار می‌گیرد. شهریار در مواجهه با این موقعیت، این بیت را فی‌البداهه به انتهای شعر می‌افزاید:

«شهریار غزلم خواند غزالی وحشی

بد نشد با غزلی صید غزالی کردیم»

بدیهی است که شهریار اسم غزال را به شکل تمثیلی و

برای روشن‌تر شدن مطالب بالا، به مثال‌های زیر توجه کنید. بر مبنای مجاز مفهومی «ویژگی بارز بجای حیوان»، ویژگی شجاعت و جنگندگی بجای شیر نمود می‌یابد و برجسته می‌شود. این ویژگی را در بعضی افراد جامعه زبانی نیز شاهد هستیم بنابراین دو نوع حوزه مفهومی در ذهن گویشوران شکل می‌گیرد که یکی حوزه مبداء است که عضو آن شیر است و دیگری حوزه‌های مقصد است که در هر کدام یکی از اعضای جامعه که واجد آن ویژگی هستند قرار می‌گیرند. سپس الگوی طبقه-شمول باعث شکل‌گیری طبقه‌ای می‌شود که دربردارنده شیر بعنوان حوزه مبداء و سایر افراد جامعه زبانی که دارای آن ویژگی بارز هستند، بعنوان حوزه مقصد، می‌باشد. از آنجا که از نظر گویشوران، حد‌اعلای ویژگی مشترک شجاعت، در شیر یافت می‌شود، اسم عام شیر بعنوان سرنمون این طبقه شناخته می‌شود. سپس طبق مجاز «عضو سرنمون بجای اعضای طبقه»، اسم شیر به شکل تمثیلی بجای نام سایر اعضا قرار می‌گیرد و آن ویژگی بارز مشترک را به ذهن متبادر می‌سازد. موقعیتی را در نظر بگیرید که یکی از تیم‌های ورزشی در یکی از مسابقات بین‌المللی بر تمام تیم‌ها فائق آمده است. گزارشگر تلویزیون این رویداد را اینگونه توصیف می‌کند: «جهان در مقابل شیرهای ایرانی سر فرود آورد» یا «هیچ‌کدام از تیم‌ها حریف شیربچه‌های کشورمان نشدند». در اینجا اگرچه هر عضو تیم، نام خاص متفاوتی دارد اما اسم عام شیر به شکل تمثیلی بجای نام هر کدام از اعضای تیم بکار می‌رود. با گذشت زمان، سایر افراد جامعه زبانی هم که فاقد این ویژگی بارز هستند عضو طبقه می‌شوند و بتدریج، ویژگی بارز مشترکی که باعث شکل‌گیری طبقه شده بود رنگ می‌بازد و طبقه از این ویژگی تهی می‌شود. همین مسأله باعث می‌شود که اسم حیوان بعنوان نام خاص و از بدو تولد برای نامیدن یک شخص بکار می‌رود، صرف نظر از اینکه ویژگی بارز شجاعت

آن اینکه اگرچه در فرایند تهی‌شدگی، ویژگی بارز طبقه رنگ می‌بازد و فراموش می‌شود اما مؤلفه‌های دیگری که در تشکیل طبقه و تعیین اعضای آن نقش داشته‌اند همچنان وجود دارند و به ایفای نقش محدود کننده خود می‌پردازند. بنابراین در فرایند خاص‌شدگی اسم حیواناتی مانند غزال و پروانه، اگرچه ویژگی بارز ظرافت و زیبایی رنگ می‌بازد، مؤلفه جنسیت همچنان باقی است؛ به همین خاطر این اسم‌ها چه به شکل تمثیلی و چه به شکل ارجاع خاص، هرگز برای جنس مذکر بکار نمی‌روند و مختص جنس مؤنث هستند. روابط بین این ویژگی‌ها و مؤلفه‌ها معمولاً مبتنی بر پیشینه فرهنگی و اجتماعی جامعه زبانی است که مثلاً ویژگی شجاعت و جنگندگی را بطور معمول به جنس مذکر، ویژگی ظرافت و زیبایی را به جنس مؤنث و ویژگی حيله‌گری را به هر دو جنس نسبت می‌دهد.

بحث و نتیجه‌گیری

در آنچه گذشت، سیر مراحل تبدیل اسم عام حیوانات به نام خاص انسان‌ها را شاهد بودیم. در این فرایند حلقه‌های مختلف استعاره و مجازهای مفهومی به ترتیب عمل می‌کنند و هریک زمینه را برای ظهور و عمل دیگری فراهم می‌کند تا نتیجه کار، که همانا ساخت معنای تمثیلی و سپس اعمال حلقه‌های تهی‌شدگی و خاص‌شدگی و ایجاد معنای ارجاعی و تبدیل اسم عام حیوانات به نام خاص انسان‌هاست، حاصل گردد. همانطور که دیدیم، مراحل تبدیل اسم عام حیوانات به نام خاص انسان‌ها، نه پدیده‌ای صرفاً استعاری و نه صرفاً مجازی است بلکه فرایندی استعجالی است که در بخش‌های قبل به توضیح آن پرداختیم. در تحلیل‌های بالا این فرایند را بعینه شاهد بودیم؛ یعنی حضور همزمان استعاره و مجازهای مفهومی و تعامل آنها با یکدیگر و فراهم نمودن زمینه لازم برای ظهور و بروز استعاره یا مجازی دیگر. با توجه به آنچه گفتیم فرایند تبدیل اسم عام حیوانات به نام خاص انسان‌ها، فرایندی کاملاً شناختی است که در چارچوب نظریات مطرح در نام‌شناسی شناختی قابل بررسی است. بررسی روند تبدیل سایر اسامی عام طبیعی به نام خاص در زبان فارسی و سایر زبان‌ها و مقایسه آنها با یکدیگر، از جمله کارهایی است که در ادامه این اثر می‌توان به انجام رسانید تا دید وسیع‌تر و کامل‌تری از فرایند خاص‌شدگی حاصل آید.

برای اشاره به ویژگی زیبایی آن شخص بکار برده است. با گذشت زمان، سایر افراد جامعه زبانی هم که فاقد این ویژگی بارز هستند عضو طبقه می‌شوند و بتدریج، ویژگی بارز مشترکی که باعث شکل‌گیری طبقه شده بود رنگ می‌بازد و طبقه از این ویژگی تهی می‌شود. همین مسأله باعث می‌شود که اسم حیوان بعنوان نام خاص و از بدو تولد برای نامیدن یک شخص بکار رود؛ درحالی‌که ممکن است ویژگی بارز زیبایی در شخص وجود داشته باشد؛ مثلاً وقتی می‌گوییم «غزال از مدرسه آمد»، کلمه غزال بعنوان یک نام خاص و نه به شکل تمثیلی بکار می‌رود و ممکن است در شخصی که نام خاص وی غزال است، هیچ نشانه‌ای از زیبایی جلوه‌گر نباشد.

در اینجا ذکر چند نکته ضروری می‌نماید: اولاً، بسته به اینکه کدام ویژگی -طبق مجاز مفهومی «ویژگی بارز بجای حیوان»- بعنوان ویژگی بارز حیوان برجسته شود، در حلقه‌های بعدی، طبقه‌های متفاوتی شکل می‌گیرد و حوزه‌های مقصد نیز متفاوت خواهند بود و این مسأله، در اینکه اسم حیوان صرفاً کاربرد تمثیلی پیدا کند یا اینکه حلقه‌های انتهایی تهی‌شدگی و خاص‌شدگی روی آن اعمال شود و تبدیل به نامی خاص برای نامیدن افراد جامعه زبانی شود تأثیرگذار است. بعنوان مثال، در بالا گفتیم که حیوانی مانند غزال هم دارای ویژگی بارز تیزیابی و دوندگی است و هم زیبایی. اگر ویژگی تیزیابی بعنوان ویژگی بارز، برجسته شود، این باعث می‌شود که در مراحل بعدی، الگوی طبقه-شمول، طبقه‌ای متشکل از افراد تیزپا و دونده تشکیل دهد که شامل افرادی از هر دو جنس مؤنث و مذکر باشد؛ بنابراین طبق مجاز مفهومی «عضو سرنمون بجای اعضای طبقه»، اسم عام غزال می‌تواند به شکل تمثیلی، با یک نام مذکر هم بکار رود. همین ساختار است که به گزارشگر تلویزیون اجازه می‌دهد عبارت معروف «خداداد عزیز، غزال تیزیابی فوتبال ایران» را بسازد و نه باعث تعجب مخاطبان شود و نه ناراحتی خداداد عزیز از اینکه غزال نامیده شده است. حال اگر ویژگی زیبایی را بعنوان ویژگی بارز غزال در نظر بگیریم حوزه‌های مقصدی که همراه با اسم عام غزال، یک طبقه را می‌سازند افراد مؤنث خواهند بود؛ در اینصورت، اسم این حیوان چه به شکل تمثیلی و چه به شکل ارجاعی و در مقام یک نام خاص، تنها برای افراد مؤنث جامعه زبانی بکار می‌رود و هرگز با اسم مذکر، کاربرد نخواهد داشت. توضیحات مربوط به نکته اول، ما را به نکته دوم می‌رساند و

منابع

- زندى، بهمن. متشرعى، سيد محمود و يوسفى‌راد، فاطمه (۱۴۰۰). نقشه راه مطالعات نام‌شناسى: از رويکرد سنتى تا رويکرد شناختى-اجتماعى. *فصلنامه زبان‌شناسى اجتماعى*، دوره چهارم، شماره ۲، پيايى ۱۴، ۱۱-۲۸.
- ويگوتسكى، لف سمينوويچ (۱۳۸۷). *اندیشه و زبان*. حبيب‌الله قاسم‌زاده. تهران: انتشارات ارجمند.
- Banaruee, H. Khoshsima, H. Khatin-Zadeh, O. & Askari, A. (2017). Suppression of Semantic Features in Metaphor Comprehension, *Cogent Psychology*, 4:1, 1409323, 1-6.
- Barcelona, A. (2003). Names: A Metonymic 'Return Ticket' in Five Languages. *Jezikoslovlje*. 4(1): 11-41.
- Chiwanga, F. E. & Mkiramweni, N. P. (2019). Ethno-Ornithology and Onomastics in The Natta Community, Serengeti District, Tanzania. *Heliyon*. (5): 1-6.
- Dobrić, N. (2010). Theory of Names and Cognitive Linguistics: The Case of the Metaphor. *Filozofija i Društvo*, 21(1): 135-147.
- Glucksberg, S. & Keysar, B. (1990). Understanding Metaphorical Comparisons: Beyond Similarity. *Psychological Review*, 97(1): 3-18.
- Goosens, L. (1990). Metaphtonomy: The Interaction of Metaphor and Metonymy in Expressions for Linguistic Action. *Cognitive Linguistics*, 1: 323-40.
- Lakoff, G. & Johnson, M. (1980). *Metaphors We Live by*. Chicago: The University of Chicago Press.
- Lakoff, G. (1993). *The Contemporary Theory of Metaphor*. In A. Ortony (Ed.), *Metaphor and Thought*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Rouhi, M., & Rasekh Mahand, M. (2011). Animal Metaphor in Cognitive Linguistics. *Psychology Research*, 1(4): 251-254.
- Selfa, M. (2014). About The Concept of Onomastic Identity: The Privileges' Parchments of the City of Balaguer (1211-1352). *Imago Temporis Medium Aevum*, VIII, 135-149.
- <https://www.sabteahval.ir>



COPYRIGHTS

© 2022 by the authors. Licensee PNU, Tehran, Iran. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY4.0) (<http://creativecommons.org/licenses/by/4.0>)